

همسازگری مرجیان با امویان

محمد جواد صاحبی

عنوان «مرجثمرو دررو با بنی‌امیه» و نوشتار اینجانب با نام «تسامح در نقادی» را بنگرند، و خود قضاوت کنند.

گرچه اهل فضل، از آنچه که در کتابهای کلام، ملل و نحل و تاریخ آمده، نیک آگاهند و می‌دانند که با دست و پا کردن چند شاهد و مثال که صرف نظر از صحت و سقم آن، نیاز به تحلیل دارد، نمی‌توان خط بطلان بر روی همه دست‌آوردهای کلامی، تاریخی و اندیشه‌شناسی کشید.

و آنچه ما آورده‌ایم، در حقیقت توضیح واضح و از باب ضرورت است، و گرنه از دیرباز تا کنون، همین معنا و سابقه تاریخی مورد توجه اهل نظر بوده است و دانشمندان بزرگوار چون، علامه شهید مطهری، دکتر سید جعفر سجادی، دکتر سید جعفر شهیدی، دکتر حسن ابراهیم حسن مصری، دکتر محمد حسین روحانی، دکتر محمد معین، دکتر محمد جواد مشکور، عباس اقبال آشتیانی، حضرت استاد جعفر سبحانی، دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی، احمد امین مصری، ابوالعلا عفیفی، استاد رضا استادی، جلال‌الدین همایی، دکتر قاسم غنی، محمد مهدی شمس‌الدین، دکتر فضل‌الله صلواتی

برادر ناز کدل —————، جناب آقای جعفریان، گویا تذکر برادرانه این ناچیز مبنی بر پیمون راه حزم و احتیاط در نقد و انتقاد را، خلاف ادب شمرده‌اند، و از آن، شائبه کدورتی به دل گرفته‌اند، هرگز چنین مباد! زیرا آزرده دلی در برابر نصیحت از هیچ کس پذیرفته نیست، بویژه از حضرت ایشان که دیگران را بارها با تازیانه سخن آزرده‌اند!

تذکر این جانب از آن جهت بود که ایشان وجود سخنی مشهور بین متقدمان و متأخران را منکر شده و کار پیشینیان را بی‌اوج شمرده بودند. یادآوری اینجانب، هر چند دوستانه، گویا بر جناب ایشان گران آمده است، و بسی صبرانه پاسخی دراز با چاشنی‌ای تندنگاشته‌اند.

ما مقاله ایشان را حسیب الامر حضرتشان بدون هیچ گونه تغییری، خلاف ضوابط کلیه نشریات، درج می‌کنیم، البته به شرط آنکه خوانندگان گرامی کاستیهای نگارشی و غیره را به حساب ایشان بگذارند. و بدانند که اجازه ویرایش نداشته‌ایم! اگر خوانندگان عزیز این بحث را در شماره پیش مطالعه نکرده‌اند، به شماره گذشته مراجعه فرمایند و مقاله جناب جعفریان با

است که ایشان در دو مقاله مرتکب شده‌اند، چنانکه گاه با ذکر گزارشی به رد و انکار تعاریف مشهور کتابهای کلامی و ملل و نحل از مرجئه می‌پردازند، اما پس از چند سطر کسی و یا گروهی را به استناد همان تعاریف رایج، وارد این فرقه می‌کنند، برآستی مصداق بارز یک بام و دو هواست!

دوست عزیز ما چه می‌خواهند بگویند؟ آیا به تعریف مرجئه اشکال دارند؟ و یا گزارشهای کتابهای ملل و نحل درباره این فرقه را نمی‌پسندند؟ و یا احتجاجات کتابهای کلامی را مردود می‌شمارند، و یا آنکه نسبت به همراهی مرجیان با بنی‌امیه تردید دارند؟! کدامیک؟! باید دانست که متفکران مسلمان با توجه به

شواهدی، پیش از آنچه ایشان یاد کرده‌اند، چنین تعاریف و قضاوتی را اظهار کرده، و آخرین دست‌آورد خود را در جملاتی موجز آورده‌اند.

اینک برای آنکه دانش‌پژوهان در این باره به مطلبی مرتب دست یابند، یک جمع‌بندی فشرده از آنچه که کتابهای مربوط به ملل و نحل و متکلمان و مورخان اسلامی اظهار کرده‌اند ارائه می‌نماییم، تا روشن گردد که مطالعه پراکنده تاریخ، بدون درنگ و هماهنگی با کلام و اندیشه‌های ملل و نحل تا چه اندازه می‌تواند، پژوهشها را بی اعتبار سازد:

اصطلاح مرجئه

درباره اصطلاح مرجئه گفته شده است، این کلمه به دو معنی آمده است: نخست از ریشه «ارجاء» به معنای واگذارن و به تأخیر انداختن و دیگر از مصدر «رجاء» به معنای امیدواری^(۲) و این اصطلاح، با هر دو معنا را به گروهی اطلاق

و... پیش از ما این مضمون را در آثار خود آورده‌اند.^(۱)

اما دوست دانشور ما، علاوه بر مقاله پیشین خود، در همین پاسخ حاضر، با استنباطهای خود، شاهکار کرده‌اند، مثلاً نمی‌دانیم چگونه از جمله «کانت‌المرجئه و اهل‌النسک لایعدلون بزید اهداً»: مرجئه و مردان عابد هیچ کس را همسنگ زید نمی‌دانستند، که نشانگر عظمت غیرقابل انکار زید است، همراهی مرجئه با نهضت زید را استنباط کرده‌اند؟ مگر خلفا خود را همسنگ علی (ع) می‌دانستند؟ شواهد فراوانی موجود است که خلفای نخستین، در بسیاری از موارد اعترافهایی بر مقام و منزلت و افضلیت آن حضرت، کرده‌اند، که در کتب حدیثی اهل سنت ثبت گردیده، و علمای شیعه با استناد به آنها با فرقه‌های دیگر، احتجاج کرده‌اند.

و از این گذشته، حتی اگر گزارشهای دقیق و مستندی نیز در این زمینه وجود داشته باشد، اینان به چه منظور و مقصودی و به چه اندازه و کیفیتی در شورش و قیام شرکت کرده‌اند؟

دل بستگی جناب جعفریان به مرجیان آن اندازه است که حتی «ثابت قطنه» شاعر مرجی و اموی را شهید اعلام کرده‌اند. ما با آنکه پرده از روی مشارکت مرجیان در شورشهای دو تن از فرماندهان اموی علیه حجاج بن یوسف ثقفی برداشتیم، باز هم حضرت ایشان، همان مطلب را مکرر آورده‌اند. جالب اینکه با تأکیدی که ایشان در هر دو مقاله بر این مطلب ورزیده‌اند، پاسخ ما مبنی بر آشکار کردن ماهیت این شورشها را، حاشیهای! قلمداد نموده‌اند.

شگفتی بیشتر، از تناقض‌گویی‌های بسیاری

سیر تاریخی - مرحله نخست

این فرقه نخست پس از رحلت رسول خدا (ص)، و در پی اختلاف میان علی (ع) و عثمان پدید آمدند و بر آن بودند که چون دو طرف متخاصم، با همه اختلافی که دارند، گوینده لا اله الا الله هستند، مسلمانند و نمی‌توان هیچ کدام را متهم به کفر و یا فسق نمود، از اینرو در این منازعات اعلام بی‌طرفی نموده و در مورد حق و باطل بودن هیچ کدام از دو طرف سخنی نگفتند، چنانکه در شماره پیش این نشریه، همین مضمون را از قول مقریزی نقل کردیم. (۸)

ثابت قطنه شاعر مرجی مسلک و اموی، نیز در مناظره و مشاجره میان خوارج و مرجئه، جانب مرجیان را گرفته و بر این اعتقاد تأکید ورزیده است، آنجا که گفته است:

یجزی علی و عثمان بسعیهما
ولست ادری بحق ایه وردا
الله یعلم ماذا یحضران به
و کل عبد سیلقی الله منفردا (۹)

عثمان و علی به کوششهایشان پاداش داده می‌شوند و نمی‌دانم کدامیک از آن دو بحق وارد معرکه شدند. خدا می‌داند به چه چیز آن دو احضار می‌شوند و هر بنده‌ای با خدای خویش جداگانه دیدار می‌کند.

پیدایش این گروه در زمان عثمان با آن اندیشه و اعتقاد را، آشنایان با تاریخ اندیشه ملل و نحل، «مرجئه اولی» نامیده‌اند، چنانکه ابن‌سعد در تعریف آنها آورده است: ایشان کسانی هستند که کار علی و عثمان را به خدا واگذار کرده‌اند و گواهی به کفر و ایمان نمی‌دهند. (۱۰)

کرده‌اند که شرط مسلمان بودن را ایمان و نیت می‌دانستند و مرجئه با این باور که قضاوت درباره پندار و کردار مردمان مربوط به خداست، از داوری درباره افراد پرهیز می‌کرده‌اند، این اندیشه با هر نیت و اندیشمای که طرح شده باشد، بی‌تردید نقش عمل را در جامعه اسلامی کم‌رنگ کرده و مسلمانان را نسبت به کردار یکدیگر بی‌تفاوت و مسامحه کار گردانیده است.

گرچه اغلب دانشمندان مسلمان بویژه از باب کتب ملل و نحل، معنای نخست، یعنی به تأخیر انداختن عمل، و واگذار کردن حکم کردار اهل اسلام به آخرت را درست‌تر دانسته‌اند. (۳) بنا بر این اصطلاح مرجئه برای این گروه خاص وضع شده است و هر دو معنا بر این فرقه راست می‌نماید.

درباره نخستین کسی که سخن از ارجاء به میان آورده، اختلاف است، برخی گفته‌اند حسن بن محمد بن حنفیه (۴) و گروهی از حسان بن بلال مدنی نام برده‌اند و شماری از ابوالسلت سمان با این عنوان یاد کرده‌اند. (۵)

ابن ابی العوام نیز نافع بن ازرق خارجی را نخستین کسی می‌داند که اهل سنت را مرجئه نامیده است. (۶)

ولی حسن بن محمد بن حنفیه گویا رساله‌ای در باب عقیده به ارجاء نگاشته و از این جهت مورد سرزنش پدرش قرار گرفته است.

ابن حجر عسقلانی تصریح کرده است که منظور حسن از ارجاء، واگذار کردن امر خلفای راشدین بخدا و عدم مداخله و داوری درباره آنها بوده است، نه مؤخر دانستن عمل از ایمان، چونان سایر مرجیان. (۷)

مرحله دوم:

آثار مورخان و متکلمان و نویسندگان کتابهای ملل و نحل، همه گواه بر آن است که پس از جنگ صفین و ماجرای حکمین، گروهی با نام خوارج، از سپاه حضرت امیر جدا شدند و چنین باور داشتند که در این رویداد، علی (ع) مرتکب گناه کبیره شده است، از اینرو بر آن حضرت شوریدند.

جنگهای امیرالمؤمنین علی با خوارج و گفتارهای آن حضرت با ایشان فراز مهمی از تاریخ را به خود اختصاص داده است که جای بحث آن در این مجال نیست:

اینان مکتب کلامی تازه‌ای بنیاد نهادند، که مسأله گناه کبیره، یکی از مهمترین عناوین مورد بحث آن بود، به اعتقاد خوارج، مرتکب کبائر، مشرک است.

مرجیان، در برابر اینان موضع گرفتند و اظهار داشتند: گناه به ایمان زیانی نمی‌رساند، همانگونه که طاعت، به کفر سودی نمی‌بخشد، آنان در این زمینه از این فراتر رفتند و گفتند، آنچه اهمیت دارد ایمان است و کردار مرحله پسین آن می‌باشد. و از آنجا که ایمان و نیت افراد بر ما مکتوم است و داوری درباره افراد و اشخاص و حکم به بهشتی و جهنمی بودن آنان با خداست و باید به روز رستاخیز واگذار گردد، از اینرو کسی را نسزد که درباره افراد و ایمان و کردار ایشان داوری کند.

کشمکش دو گروه خوارج و مرجئه درباره گناه کبیره، بازتاب گسترده‌ای در میان مسلمانان داشت و سبب پدید آمدن مکاتب کلامی تازه شد، چنانکه در مجلس درس حسن بصری، یکی از شاگردان او برخاست و وی را مخاطب قرار داد و

گفت:

ای پیشوای دین! در روزگار ما فرقه‌ای پدید شده‌اند که مرتکب گناه کبیره را کافر و خارج از اسلام می‌شمارند، و «وعیدیه خوارج» نام دارند. در همین حال فرقه دیگری به وجود آمده‌اند که به مرتکب گناه کبیره امید نجات و فلاح می‌دهند و معتقدند که ایمان واقعی با گناه کبیره منافات ندارد. این طایفه به هیچ روی، عمل را جزء ایمان نمی‌دانند و معتقدند همانگونه که عبادت به کافر سودی نمی‌رساند، معصیت نیز به کسی که به خدا ایمان دارد زیانی نمی‌رساند، و اینان فرقه مرجئه لقب یافته‌اند، اکنون به نظر تو حق با کیست؟ و کدام سخن را باید پذیرفت.

پس از این گفتگوست که واصل بن عطاء، برای اینکه مرزی میان افراط و تفریط نهد، می‌گوید: مرتکب گناه کبیره نه کافر مطلق است و نه مؤمن کامل، جایگاه او میان کفر و ایمان و «منزله بین المنزلتین» است.

بدین گونه بازتاب برخورد این دو جریان فکری، مکتب کلامی جدیدی را در پی آورد، که معتزله نام گرفت^(۱۱) بخش مهمی از کتابهای کلامی دو فرقه شیعه و سنی ناظر به این درگیریهاست.

اندیشه‌های مرجیان چنان بر دانشمندان و اندیشوران مسلمان ناگوار آمده است که متکلمان و اندیشه‌گران فرقه‌های گوناگون، پیوسته با تعابیر تندی از آنان یاد کرده‌اند^(۱۲) و خطر این گروه را به مسلمانان گوشزد نمودند، تا به آنجا که اندیشوری چون ابن‌عقیل گفته است:

بنیانگذار عقیده ارجاء به نظر می‌آید زندق بوده است، زیرا نظام اجتماع و مصلحت عالم در عقیده به سزا و جزاست و مرجئه چون نتوانستند

شده است: «الشیعه سمیت العامه المرجئه» یعنی شیعه سنیان را مرجئه نامیدند.

مرحله چهارم

پس از روی کار آمدن حجاج بن یوسف ثقفی، خود خواهیهای حجاج و تحکم او بر فرمانداران و فرماندهان اموی، سبب پدیدار شدن شورش در میان آنان شد، بگونه‌ای که کسانی چون «یزید بن مهلب» و «عبدالرحمن بن محمد بن اشعث» با اعتراض به عبدالملک بن مروان، خلیفه وقت، از او خواستند که به دست‌درازیهای حجاج خاتمه دهد، ولی از آنجا که حجاج از موقعیت والایی در درون دستگاه خلافت برخوردار بود، خلیفه اموی به این شکایتها اعتنایی نکرد، لذا این امیران سر به شورش برداشتند و اصحاب آنان که مرجی مسلک بودند نیز به میدان منازعه و مبارزه کشیده شدند، البته سختگیری حجاج و بویژه کشتار شیعیان و اشاعه لعن حضرت امیر مومنان، برخی از شیعیان را با این قیامها همراه نمود. (۱۵)

بنا بر این وجود اندکی از دوستان اهل بیت در این شورشها دلیل گرایش مرجئه به تشیع نمی‌شود. از همین رو امامان شیعه خود هرگز از این قیامها پشتیبانی نکرده و مرجیان را آشکارا محکوم کردند. بسیار مایه شگفتی است که کسی مدعی تحقیق تاریخی شود اما نتواند، این جریانها را از هم باز شناسد و تا به آنجا پیش رود که به استناد برخی از گزارشهای غیر مستند حتی شخصیتهای بزرگی چون سعید بن جبیر را مرجی بخواند، چنانکه از سویی دیگر پاره‌ای از پژوهشگران، آن بزرگوار را نخست پیرو مرجئه و از درباریان حجاج دانسته‌اند!! (۱۶)

برخلاف فطرت و عقل خدا را انکار کنند، فایده اثبات خدا را از بین بردند، یعنی خدا ترسی را نفی کردند و سیاست شرع را فروریختند و آنان بدترین طایفه‌اند علیه اسلام. (۱۳)

مرحله سوم

سرانجام تبلیغات این گروه، در توده‌های مردم مؤثر افتاد، به گونه‌ای که فکر و ذهن آنان را برای پذیرش حکومت فاسد اموی آماده ساخت، از اینرو «سعد بن عبدالله اشعری در کتاب المقالات والفرق» می‌نویسد:

پس از قتل علی (ع) پیروان او بجز گروه اندکی که از عصر پیامبر (ص) امامت آن حضرت را باور داشتند با پیروان طلحه و زبیر و عایشه، دسته واحدی تشکیل دادند و با معاویه بن ابی سفیان همدستان شدند، اینان توده مردم و مردمانی فرومایه بودند که در زمره پیروان پادشاهان و یاران هر کس که غلبه می‌یافت در می‌آمدند، بویژه آن کسانی که به معاویه پیوستند. اینان همه مرجئه نامیده شده‌اند. برای اینکه ایشان برخلاف عقیده اسلامی، گمان بردند که همه اهل قبله به صرف اقرار به زبان و تظاهر به ایمان، مؤمن بشمار می‌روند و امید دارند که ایشان همگی مورد مغفرت خدا قرار گیرند. (۱۴)

از آنجا که اینان توجیه‌گر کردار و رفتار حکام اموی بودند و توده مردم را به اطاعت بی‌قید و شرط از امویان می‌خواندند، فرقه اموی خوانده شدند. و در این دوره بجز اقلیت شیعه، بقیه مسلمانان تحت تأثیر آموزه‌های آنان، بر فرمانروایی باند اموی گردن نهاده بودند. بنابر این مرجئه مرادف مذهب عامه شناخته شده و به همین جهت گفته

القابی چون انقلابی و مصلح، درباره آنها، ناشی از آسانگیری گروه یادشده نسبت به عقیده و عمل می‌شود، چنانکه زلهاوزن و فان فلوتن به این تصریح کرده‌اند، یک بار دیگر به مقاله «تسامح در نقادی» در شماره پیش کیهان اندیشه بنگرید آنجا که آمده است:

فلوتن پس از شرحی درباره مرجئه می‌نویسد: برخی از آنها گام فراتر می‌نهند و بر عقیده توحید یک معنی اخلاقی و دینی عمیقی! می‌گذارند، عقیده آنها در توحید، اعتراف قلب به وحدانیت خداست، نه زبان، جملات زیر را به یکی از روسای مرجئه «جهم بن صفوان» از ازاردار حارث بن سریح نسبت می‌دهند.

ایمان یک پیمان پنهانی در قلب است، هر چند به زبان اعلان کفر دهد، بی‌پرهیز بتپرستی کند یا یهودی و مسیحی شود!!^(۱۹) در شهر اسلام پرستش صلیب کند و آگهی به تثلیث دهد، چون در همین حال بمیرد، شخص مؤمنی است و ایمان کامل به خداوند تبارک و تعالی دارد. دوست خداوند تبارک و تعالی است و در بهشت جای دارد. بنابر این جهم می‌گوید اسلام صحیح و ایمان به حق یک چیز واحد است و طبیعی است که پیروان اینگونه عقاید بانظر تحقیر به فرایض عملی دین اسلام می‌نگرند و وظایف شخصی خود را نسبت به اطرافیان و معاشرین خود واجبتر از احکام تمام کمال قرآن می‌دانند.^(۲۰)

علی‌رغم صراحتی که نویسندگان اروپایی و مسیحی و یهودی نسبت به این قضاوت در دفاع از مرجیان بکار برده‌اند، جای بسی تأسف است که پژوهنده‌های مسلمان به داورها و استنباطهای آنان اعتماد و استناد ورزد! و باتمسک به برداشتهای

البته از آنجا که مرجیان تابعی از قدرت حاکم بودند، هنگامی که شیعیان نیز قدرتی یافته‌اند، آنان نیز از خود انعطاف و گرایشی نشان می‌داده‌اند، چنانکه «محدثه» که گروهی از مرجئه هستند، در زمان امام هشتم، به امامت امام موسی بن جعفر (ع) و امام رضا (ع) قائل گردیدند، ولی پس از شهادت آن حضرت به عقیده پیشین خویش باز گشتند.^(۱۷)

مرجیان ایرانی

در پی این درگیریها که نخست با حجاج یوسف ثقفی آغاز شد و احیاناً، با خلافت اموی برخورد می‌نمود، گروههای سیاسی و معترض ایرانی، برای جلب عواطف و احساسات مذهبی مردم زیر پوشش عقاید شبه مرجئه، به مخالفت با خلافت مرکزی عربی پرداختند. و با متمسک قرار دادن عقیده ارجاء همان حربهای را که بنی امیه برای توجیه فساد حاکمیت خود بکار می‌بردند، علیه آنان بکار گرفتند، آنان با دامن زدن بر این باور که از قضاوت درباره ایمان و عمل بندگان خدا باید پرهیز نمود و حکم آنان را تا به روز قیامت به تاخیر انداخت، حکام عرب را از دخالت در امور مردم باز می‌داشتند.

ستیزه‌جوئیهای جهم بن صفوان، از این شمار است، و گرنه درباره عقاید جهم مطالب بسیاری گفته شده که جز فساد از آن بر نمی‌خیزد، چنانکه ابوالحسن اشعری آورده است:

جهم بن صفوان گفته: هر گاه آدمی به معرفت خدا رسد و بعداً باز زبان به انکار او پردازد، کافر نشود که ایمانش کاهش و افزونی نپذیرد.^(۸) ستایش مستشرقین از این فرقه، و بکار بردن

تشابه اندیشه‌ها

همانگونه که در شماره پیش یاد کردیم، تشابه اندیشه‌های برخی از متفکران، متکلمان و فقیهان مسلمان با باورهای اهل ارجاء سبب شده است تا آنان را مرجی تلقی نمایند. ولی اینان با مرجیان سیاسی و اموی فرق می‌کنند، و این مطلبی نیست که ما آن را کشف کرده باشیم بلکه شهرستانی درباره ابوحنیفه که متهم به ارجاء شده است، می‌آورد:

شگفت آن است که غسان پیشوای مذهب غسانیه، یکی از چهار گروه طرفدار مرجئه، مانند مذهب خویش را از ابوحنیفه نقل کرده و او را از مرجئه بشمار آورده، و این دروغی است که غسان بر ابوحنیفه روا داشته است، از اینرو ابوحنیفه و پیروانش را مرجئه اهل سنت نامیده و تنها به وی بسنده نکرده و گروه زیادی از دانشوران را در شمار مرجیان آورده است.

سبب این اشتباه آن است که ابوحنیفه می‌گوید:

«الایمان هو التصدیق بالقلب وهولا یزید و لا ینقص» از اینرو گمان کرده‌اند که او کردار را از ایمان مؤخر می‌داند، اما مردی که به کشف و استنباط احکام عملی اسلام می‌پردازد چگونه فتوا به ترک عمل می‌دهد، برای این اتهام سبب دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه او مخالف قدریه بوده است، و معتزله یعنی گروهی که در صدر اول آشکار گردیدند. کسانی را که مخالف آنان در قدر بودند، مرجی لقب می‌دادند، و همچنین فرقه وعیدیه از خوارج نیز مخالفان خود را چنین می‌نامیدند. (۲۲)

از اینرو برخی از دانشیان و حتی معاصرانش

مفرضانه ایشان، همه مسیرات کلامی، اندیشه‌شناسی، و تاریخی خود را مخدوش کند!

بی‌اعتنایی به احکام دینی

شاید مرجیان نخستین، از روی ساده دلی و مقدس مآبی، عقیده ارجاء را دامن زده‌اند، زیرا نمی‌خواستند گرفتار داوری نادرست دربارہ علی (ع) و عثمان گردند، اما امویان از این بی‌طرفی، سود جسته و در اختلاف میان امام علی (ع) و معاویه نیز، به همان عقیده تمسک کرده‌اند و هنگامی که در برابر دو گروه شیعه و خوارج قرار گرفته‌اند آنان را به یاری خوانده‌اند و با خود همراه کرده‌اند، بویژه که عقیده ارجاء یعنی واگذار کردن کردار مردم به خدا و تأخیر انداختن هرگونه داوری درباره آنها به روز واپسین، توجیه مناسبی برای نادیده انگاشتن فساد حاکمان فاسق اموی بوده است.

به هر حال تاریخ نشان می‌دهد که اینان اندیشه خود را از مقدس مآبی آغاز و با توجیه‌گری فساد خلفا و پادشاهان ستمگر و باز داشتن مردم از هرگونه اقدام اصلاحی ادامه دادند، و سرانجام به رواج لایبالی‌گری و بی‌ارج شمردن احکام و اعمال اسلامی دامن زدند. چنانکه مقدسی در احسن التقاسیم می‌نویسد: مردم ، مرجی بودند، از اینرو روستای ایشان را بی‌مسجد دیده و گوید: از مسلمانی به توحید بسنده نموده، جز زکات هیچ عمل ظاهری انجام نمی‌دهند. (۲۱) (لابد زکات را به خاطر آنکه حکومت بدان امر می‌کرده و می‌گرفته است)!

کرده است. (۲۵)

بنابر این، نه هر که متهم به ارجاء گردید مرجی است، و نه هر مرجی در هر زمان - حتی اگر پیش و یا پس از بنی‌امیه باشد - لزوماً اموی است، و نه هر که قیام و شورش کرد اصلاح‌طلب و انقلابی است. بلکه گاه فشار بر حکومت‌های دینی و یا متظاهر به دین از ناحیه افراد و گروه‌های فاسد و بی‌دینی است که نمی‌خواهند احکام مذهبی و اعمال دینی بر جامعه حاکم باشد.

آنچه مسلم است اینکه عقیده ارجاء یعنی واگذارن کردار مردمان به روز قیامت و عدم حساسیت و عکس‌العمل نسبت به اعمال افراد فاسد، مانع اصلاح جامعه و در جهت امیال حکومت‌های جائر و رژیم‌های ضد‌مذهبی است و نه تنها امویان که از آن حزب سیاسی ساختند بلکه دیگر نظام‌های فاسد، می‌توانند برای توجیه، اعمال ناشایست و حفظ دست‌گاز خود از آن بهره‌گیرند.

وی را به مرجی بودن متهم کرده‌اند، با این تفاوت که او ضمن مرجی بودن قایل به خروج با سیف نیز بوده است! (۲۳) بر این اساس هواداران اندیشه‌های کلامی و فقهی ابوحنیفه، را فرقه حنفیه نامیده‌اند. اما تا آنجا که نگارنده آگاه است، هیچگاه ابوحنیفه خود، از مرجئه تاییدی اظهار نکرده است.

البته در آرای فقهی و سیاسی ابوحنیفه نیز مواردی دیده می‌شود که با عقاید مرجیان چندان سازگار نمی‌نماید، انشاء الله در فرصتی دیگر به شرح آرای فقهی و سیاسی وی خواهیم پرداخت. خوارج که از مخالفان سرسخت مرجئه بوده‌اند، همواره هر کس را که عقیده‌ای جز باورهای آنان داشته، به مرجئه نسبت می‌دادند، دیگر گروه‌های اسلامی نیز با حساسیتی که نسبت به این فرقه داشته‌اند، گاه چنین کرده‌اند، تا جایی که دوازده فرقه را برای مرجئه شمرده‌اند. (۲۴)

ولی شهرستانی آنان را به چهار دسته تقسیم

یادداشت‌ها

۱- به ترتیب رجوع کنید به:

- عدل الهی، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، قم ۱۳۵۷، ص ۲۱۳ و همچنین کتاب ده گفتار از همین نویسنده، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ص ۹۸ و ۹۹.
- فرهنگ معارف اسلامی، دکتر سیدجعفر سجادی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۳، ج ۴ ص ۲۰۶.
- زندگانی علی بن الحسین، سیدجعفر شهیدی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۰، ص ۱۰۰.
- تاریخ سیاسی اسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات جاویدان، تهران، چاپ سوم، ۱۳۵۶، ج ۱، ص ۴۰۸-۴۱۰.
- الفباء، انتشارات امیرکبیر، ج ۶، ص ۱۰، مقاله علم کلام
- در اسلام، دکتر سیدمحمدحسین روحانی.
- فرهنگ معین، دکتر محمد معین، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲، چاپ پنجم، ج ۶، ص ۱۹۴۹.
- فرهنگ فرق اسلامی، دکتر محمدجواد مشکور، انتشارات آستان قدس رضوی، ص ۴۰۵.
- خاندان نوبختی، عباس اقبال آشتیانی، کتابخانه طهوری، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۷.
- الملل والنحل، استاد جعفر سبحانی، ج ۳، زیر چاپ، فصل مرجئه که نوشته‌ای بلند و استدلالی است.
- گزیده ترجمه و شرح الاغانی، محمدحسین مشایخ فردینی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، تهران ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۴۲۱.
- فجر الاسلام، احمد امین، ص ۲۸۰ و ۲۸۱

- و نیز: التنبيه والرد، علی اهل الاهواء والسبع، ابی الحسین محمد بن احمد بن عبدالرحمن المطلبی الشافعی (متوفی ۳۷۷ هـ) مقدمه و تعلیقات محمد زاهد بن الحسن الکوثری، مکتب المثنی، بغداد و مکتبه المعارف بیروت، ۱۳۸۸ هـ. ص ۴۷-۴۳.
- همچنین: مختلف الحدیث، ابن قتیبہ دینوری، ص ۹۷ و...
- ۱۳- تلبیس ابلیس، ابوالفرج ابن جوزی، ترجمه علیرضا ذکاوتی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۶۹.
- ۱۴- المقالات والفرق، سعد بن عبدالله بن خلف الاشعری القمی، تصحیح محمدجواد مشکور، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی تهران، ۱۳۶۱، ص ۵.
- و نیز: فرق الشیعه، ابومحمد حسن بن موسی (نوبختی) ترجمه و تعلیقات محمدجواد مشکور، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی تهران، ۱۳۶۱، ص ۱۳ و ۱۴.
- ۱۵- تاریخ الطبری، ابی جعفر محمد بن جریر الطبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالتراث، بیروت، ج ۵ و ۶، ما در مقاله «تسامح در نقادی» شماره ۳۸ کیهان اندیشه، ماهیت این قیامها را نشان داده‌ایم.
- ۱۶- فرهنگ فرق اسلامی، ص ۴۰۶.
- ۱۷- فرق الشیعه نوبختی، ص ۱۲۶- و نیز: خاندان نوبختی، ص ۲۶۳.
- ۱۸- مقالات اسلامیین، ابوالحسن علی بن اسماعیل الاشعری، المتوفی سنه ۳۲۴ هـ. مقدمه و تعلیقات و ترجمه دکتر محسن مؤیدی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲ و نیز: الحورالعین، ص ۳۰۹ و ۳۱۰.
- ۱۹- تاریخ شیعه و علل سقوط بنی امیه، فان فلوتن (مستشرق آلمانی) ترجمه سید مرتضی هاشمی، انتشارات اقبال، تهران ۱۳۲۵ هـ. ص ۷۴، به نقل از ابن حزم، مخطوط، لیدن، ج ۲، ورق ۱۱، چاپ قاهره، ج ۴، ص ۲۰۴، ۱۳۲۰ هـ.
- ۲۰- همان مأخذ، ص ۷۴.
- ۲۱- احسن التقاسیم، ص ۳۷، ۳۹، ۱۳۸.
- ۲۲- الملل والنحل، شهرستانی، ص ۱۴۱.
- ۲۳- ادوار فقه، محمود شهابی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۷۱۰-۷۰۸.
- ۲۴- مقالات الاسلامیین، ص ۶۹، التنبيه والرد، ص ۹۱. تلبیس ابلیس، ص ۱۷.
- ۲۵- الملل والنحل، ص ۱۳۹.
- ضحی الاسلام از همین نویسنده ج ۳، ص ۳۲۴ و ۳۲۵.
- اسلام صراط مستقیم، گنت مورگان، مقاله تفسیر اسلام از نظر عقل و تصوف، ابوالعلا عفیفی، کتابفروشی حاج محمدباقر کتابچی، نبریز، ۱۳۴۲، ص ۱۷۱ و ۱۷۲.
- درسهای ملل و نحل، استاد رضا استادی، حوزه علمیه قم که هنوز منتشر نشده است.
- غزالی‌نامه، استاد جلال‌الدین همایی، کتابفروشی فروغی، تهران ۱۳۵۶، ص ۶۸-۷۱.
- تاریخ تصوف در اسلام، دکتر قاسم غنی، انتشارات زوار، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۶۹، ص ۱۵.
- الحکم والاداره فی الاسلام، محمد مهدی شمس‌الدین، ص ۸۷ و ۸۸.
- تحلیلی از زندگانی و دوران امام محمد تقی، فضل‌الله صلواتی، انتشارات خرد، اصفهان، ۱۳۶۴، ص ۴۷ و ۴۸.
- ۳ و ۴- الملل والنحل، محمد بن عبدالکریم شهرستانی، تحقیق محمد سعید کیلانی، دارالمعرفه، بیروت- لبنان، ج ۱، ص ۱۳۹. و نیز سایر کتابهای ملل و نحل، لغت و کلام.
- ۴- تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۲۴۶، دمشق، ۱۳۳۲.
- ۵- الحکم والاداره فی الاسلام، ص ۸۸.
- ۶- فرهنگ فرق اسلامی، ص ۴۰۶.
- ۷- تهذیب التهذیب، شهاب‌الدین احمد بن علی بن حجر المسقلانی، دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع، لبنان- بیروت، الطبعة الاولى، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۲۷۷.
- ۸- الخطط المقریزیه، تقی‌الدین ابی‌العباس احمد بن علی المقریزی، ج ۴، ص ۱۷۱.
- ۹- الاغانی، ابوالفرج الاصفهانی، تحقیق استاد عبدالله علی مهنا و استاد سمیر جابر، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۰۷ هـ، ما این شعر را با توضیحات ابوالفرج اصفهانی، در شماره ۳۸ کیهان اندیشه مقاله «تسامح در نقادی» آوردیم.
- ۱۰- الطبقات الکبری، ابن سعد، دار صادر، بیروت، ج ۶، ص ۲۷۴.
- ۱۱- الملل والنحل شهرستانی، ج ۱، ص ۴۸.
- ۱۲- بنگرید به الايضاح، فضل بن شاذان نیشابوری، تحقیق سید جلال‌الدین الحسینی الاموی، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران ۱۳۶۳، ص ۴۷-۴۴.
- همچنین: الحورالعین، ابوسعید نسوان السحمیری، تحقیق کمال مصطفی، دار آزال للطباعة والنشر و التوزیع، بیروت- والمکتبه الیمینیه صنعاء، الطبعة الثانيه، ۱۹۸۵.

